



مالکیت خصوصی و چالش نظام مادر تباری

پیدایش مالکیت خصوصی و فروپاشی
ساختار جامعه مادر تبار

نویسنده: سیامک ستوده

www.siamacsotudeh.com

ویراستار: ساسان دانش

مازاد تولید برای نخستین بار کم و بیش در بخش تولید دامداری رخ داد و در نتیجه، این مردان بودند که از آن برخوردار شدند. پیش از آن، بخش اعظم ثروت و دارایی جوامع در کشاورزی و توسط زنان تولید می‌شد. ولی در آن زمان هرچه تولید می‌شد به مصرف می‌رسید و مازاد چندانی در اختیار زنان باقی نمی‌ماند. اما با پیدایش دامداری و بعد نگهداری بردگان - که همان اسرای جنگی بودند، نه تنها بخش مهمی از ثروت جوامع در کنترل مردان قرار گرفت، بلکه برای نخستین بار ثروت جدیدی به وجود آمد که حالت منقول داشت و می‌توانست به آسانی مبادله شود.

از آنجا که کار مردان به طور عمده شکار و در نتیجه جنگ بود و لذا کار ارتباط با قبایل دیگر بر سر خون بها و جنگ و صلح با آنان بود، در نتیجه روسای قبایل در همه جا از میان مردان انتخاب می‌شدند. بنابراین، ریاست قبیله نه به معنای برتری مردان بر زنان، بلکه به معنای نقش ساده‌ی آنان در تقسیم طبیعی کار بود. چنانچه به طور مثال، "کوباری" (Kubary) نقل می‌کند که در میان جزیره‌نشینان "په لو" (Pelew) در Islander، "قدرت روسای مرد تنها در میان مردان قبیله است که معنا می‌یابد، در حالیکه زنان حتا به آنها سلام نمی‌کنند. مردان بدون مشاوره با شورای سرکرده‌های خانوارها حق انجام هیچ عملی را ندارند، با کمک و همراهی چند زن سالخورده که می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها به او کمک کنند، در بیشتر موارد ابتکار عملی نداشتند و درها را به روی خویش بسته می‌دیدند."¹ همان طور که گفته شد چنین تقسیم کاری به طور طبیعی یعنی بر اساس توانایی‌های طبیعی زنان و مردان، و نه برتری یکی بر دیگری انجام گرفته بود. کما اینکه زنان نیز بخاطر جنبه‌ی اعجاب‌انگیز زایمان مسئولیت کار جادوگری و طبابت و ارتباط با نیروهای نامحسوس طبیعت، و به خاطر محدودیت‌های زایمان کار جمع‌آوری دانه‌های گیاهی و بعد باغداری و کشاورزی اولیه و نگهداری از کودکان و سالمندان را به عهده داشتند. بخاطر کار شکار نیز وظیفه‌ی اهلی کردن حیوانات و در نتیجه گله‌داری به

جامعه‌ی بدوی در طی تاریخ یک میلیون ساله‌ی خود، پس از گذشتن از مراحل جمع‌آوری دانه‌های گیاهی و پیدایش کشاورزی دچار تحول جدی شد و در جریان ورود به مرحله‌ی دامداری، با تسلط مردان و طبقات بر جامعه، خصلت اشتراکی، دمکراتیک و مادر تبار خود را از دست داد. فرآیند این تحول که در همه‌ی نقاط جهان در مقاطع متفاوت به وقوع پیوست، منجر شد که از میان امکانات و وسایل تولیدی متفاوتی که در اختیار اقوام بدوی بود، گله‌داری تحت کنترل مردان قرار گیرد؛ گله‌داری شیوه‌ی تولیدی نوینی محسوب می‌شد که با بازدهی و رشد فزاینده‌اش، چه به عنوان منبع غذایی دایمی و چه به عنوان رشته‌ای که محصولات متنوع و بی‌شماری را در اختیار جامعه قرار می‌داد از اهمیت بسیار و به مراتب بیشتری نسبت به سایر رشته‌های تولیدی برخوردار شد. در نتیجه با روند رشد سریع خود، تمرکز بخش مهمی از ثروت و دارایی جامعه در اختیار مردان قرار گرفت و جایگاه مردان در جامعه بسیار مهم جلوه کرد. با گسترش کشاورزی و امکان انبار کردن بخشی از محصولات کشاورزی برای تغذیه‌ی رمه در زمستان، سرعت تولید و تکثیر رمه افزایش یافت و بیش از پیش مردان را به کنترل و بهره‌برداری شخصی از ثروتی که در اختیارشان بود تشویق نمود.

پیش از آن به علت پایین بودن سطح تولید، همه‌ی آنچه که تولید می‌شد، به مصرف می‌رسید و مازاد تولیدی وجود نداشت تا کسی به تصاحب آن فکر کند. ولی از آن به بعد، فرآیند تحول جامعه، با ورود به عرصه‌های جدید تولید مانند دامداری و کشاورزی پیشرفته‌تر، و تاثیر متقابل آن دو بر یکدیگر، و همچنین با اکتشافات جدیدی مانند کشف فلزات - که بر کارآیی ابزار تولید، از جمله وسایل تولید کشاورزی و صنایع دستی می‌افزود، تاثیر دگرگون‌کننده‌ای در تثبیت این روند گذاشت. اختراع خیش آهن، چرخ دنده، تبر فلزی و به موازات آن خط و تقویم، عامل مکملی شد تا حجم تولید از سطح مصرف جامعه فزونی یابد و انسان برای اولین بار مالک مازاد تولید شد.



مردان اختصاص یافته بود. بنابراین همه چیز بر پایه‌ی تقسیم بندی طبیعی و جنسی تعیین شده بود.

از طرف دیگر، وقتی که تولید از نیازهای فردی شخص برای زنده ماندن فراتر رفت، برده کردن اسرا برای استفاده از نیروی کار آنان در مزارع و سایر کارها برای تولید بیشتر رایج شد. در گذشته برده کردن و به طور کلی استثمار دیگران به کلی بی معنا بود. زیرا آنچه که فرد تولید می‌کرد، در بهترین حالت صرف تغذیه برای زنده ماندن خودش می‌شد. به همین علت اسرای جنگی یا برای خدایان در طی مراسمی قربانی می‌شدند و یا با حقوق کاملا برابر با دیگران به عضویت جامعه یا قبیله درمی‌آمدند. ولی اینک با افزایش بازدهی تولید نه تنها کشتن آنها سودی نداشت، بلکه با افزایش فعالیت‌های تولیدی، به کار آنان نیز نیاز بود، در نتیجه نگهداری اسرای جنگی و استفاده از کار و خدمات آنها به عنوان برده مرسوم شد.

از آنجا که هر اسیر به همان کسی که او را در جنگ اسیر کرده بود متعلق بود، برده‌ها به مردان تعلق داشتند که کار جنگ به عهده‌ی آنان بود. به این ترتیب است که در جامعه و در میان مردان، قشری که نسبت به دیگران ثروت بیشتری را در اختیار داشت به وجود آمد.

افزون بر این، پیشرفت تدریجی تولید و پیدایش اضافه تولید در مرحله‌ی معینی از تکامل اجتماعی، نه تنها راه را برای پیدایش انگیزه‌ی تصاحب ثروت و مالکیت خصوصی در میان انسان‌ها هموار کرد، بلکه این انگیزه را نخست در میان مردان و به ویژه روسای قبیله و در یک کلام آنهایی که بخش بیشتری از ثروت را تحت کنترل خود داشتند گسترش داد.

این همان قشری است که مدتی بعد به آریستوکراسی قبیله تبدیل می‌شود و به روش‌های مختلف می‌کوشد تا بر ثروت و دارایی‌های قبیله دست یازیده و کنترل اداره‌ی قبیله را به نفع خود در اختیار بگیرد.

این امر در مورد زنان، هنگامی که کشاورزی عمده‌ترین منبع غذایی را تشکیل می‌داد و قسمت اعظم تولید در کنترل آنان بود، رخ نداد؛ زیرا در آن دوران نه تنها هنوز انسان به مرحله‌ی تولید مازاد، آن طور که در مرحله‌ی توسعه‌ی دامداری شاهد آن بودیم، نرسیده بود، بلکه ثروتی که در اختیار زنان بود به خاطر غیر منقول بودنش، به راحتی گله، دام و محصولات جنبی آن قابل مبادله و انباشت نبود.

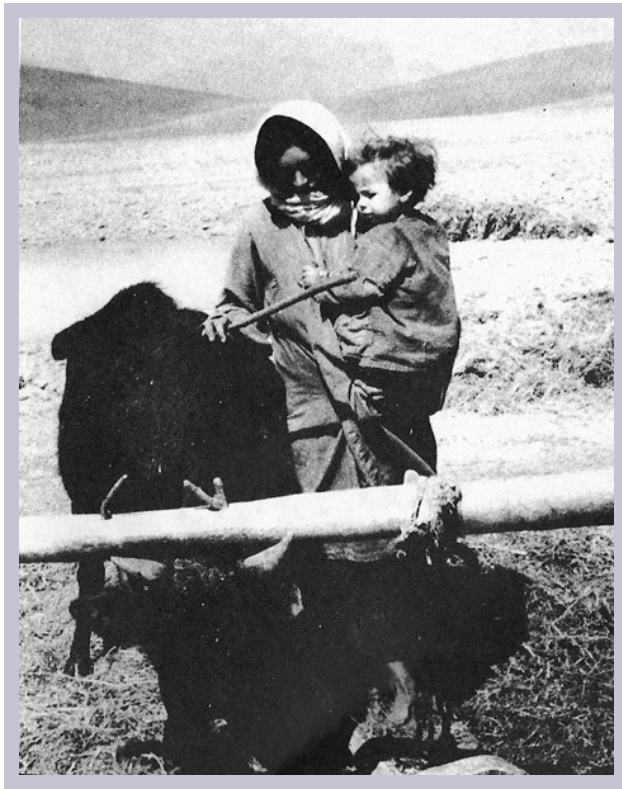
با این وجود، در مورد زنان نیز ما شاهد آن بودیم که چگونه در مراحل نهایی بربریت، با رشد کشاورزی و در نتیجه دارایی‌های تحت کنترل آنها، قدرت و نفوذ زنان نیز به اوج خود می‌رسد. این همان دورانی است که خدایان زن به وجود می‌آیند و خواستگاران

زن برای آنکه مورد قبول وی و مادر او قرار گیرند، مجبور می‌شدند تا حدودی در خدمت آنان قرار گیرند و در مزارع و باغ‌ها برای زنان کار کنند.

به هر حال این قدرت فزاینده‌ی زنان، در مسیر پیشروی خود بود که ناگهان با پیدایش و گسترش دامداری و دامپروری، چرخش ثروت و قدرت را در اختیار مردان قرار می‌دهد و از آنجا که گله و دام به خاطر سرعت در تکثیر با شدت بیشتری از کشاورزی رشد می‌یابد، بنابراین، به تدریج، قدرت زنان تحت تاثیر قدرت فزاینده‌ی مردان قرار می‌گیرد و سرانجام این مردانند که به عنوان دارندگان عمده‌ی ثروت، قشر ثروتمند قبیله را تشکیل می‌دهند.

در بسیاری نقاط، مردان به عنوان دارندگان رمه وارد کار مبادله می‌شوند و از این طریق نه تنها بر دامنه‌ی ثروت تحت کنترل خود می‌افزایند بلکه با تبدیل هدیه‌ی ازدواج به عنوان "زن بها" و سپس "بچه بها" راه را برای خرید و فروش زنان، تصاحب فرزندان و موروثی کردن ثروت در خانواده‌ی خود هموار می‌کنند. اکنون که طعم شیرین مالکیت خصوصی، مردان را سرشار از میل دسترسی به ثروت نموده است، افزایش ثروت از طریق تصاحب اموال جامعه و قبیله نیز به انگیزه‌ی اشتها آور دیگری نزد آنان برای افزایش ثروت تبدیل شده است.

اینگونه است که تعرض برای تصرف اموال عمومی به نفع خود، تعرضی مردانه از آب در می‌آید و به همین دلیل



به این ترتیب، با تبدیل ازدواج از طریق هدیه دهی به ازدواج از طریق مبادله زن با رمه، و تبدیل پیشکش ازدواج به "زن بها"، کنترل زنان بطور کامل بدست مردان افتاد.

تا این مقطع تاریخ، عناصر اولیه‌ی تشکیل خانواده‌ی مرد سالار یعنی مالکیت خصوصی مرد بر وسایل معیشت و ابزار تولید و همچنین مالکیت وی بر زن حاصل شده بود. آنچه که باقی می‌ماند تملک مرد بر فرزندان بود که آن نیز خود بخود و از طریق مالکیت مرد بر زن به دست می‌آمد.

باید توجه داشت که تا آن زمان هنوز به رابطه‌ی بیولوژیک مرد و فرزندان وی پی برده نشده بود، در نتیجه موانعی که بر سر تعلق کودکان به پدر واقعی‌شان وجود داشت ادامه داشت. بنابراین حق پدری بر فرزندان زن می‌بایست از طریق دیگری جز رابطه‌ی بیولوژیک آنان حاصل می‌شد که این حق از طریق "بچه بها" حاصل گشت.

"بچه بها" همان "زن بها" بود. به این معنا که تملک زن توسط مرد، تملک کودکان را نیز به همراه می‌آورد. در واقع مرد، "زن بها" را نه فقط برای تملک زن بلکه برای تملک فرزندان او بود که می‌پرداخت. به همین دلیل در میان بسیاری از اقوام "بچه بها" مصطلح بود تا "زن بها".

"کِراالی" از قول "هیکسن" (Hickson) می‌گوید که در میان "میناهاسا"های (Minahasa) "سِلهِ بس" (Celebes)، "هارتس" (Harts) یا "زن بها" نباید به عنوان قیمت زن در نظر گرفته شود، بلکه قیمتی است برای زنی که هم توانایی کار کردن دارد و هم توانایی بارور شدن.^۳

برای همین در میان این اقوام، دختر باکره برای ازدواج چندان ارزشی نداشت، چرا که هنوز مشخص نبود که آیا قادر است باردار شود یا خیر؟ و ازدواج با وی می‌توانست از نظر مالی مخاطره آمیز باشد.

از جمله در میان بومیان "اکامبا" در آفریقای شرقی، دختری که باردار بود بهترین زن برای ازدواج محسوب می‌شد.^۴ در کنگو در قبایل "مونگواندی" (Mongwandi) زنی که قبلاً بارور شده بود و دارای فرزند بود، ۶ برابر دختر باکره قیمت داشت.^۵ همچنین در قبیله‌ی "بانتوها" گله‌ای که برای مبادله با زن تحویل می‌شد "لوبولا" نام داشت و هنوز در میانشان ضرب المثلی به این شرح وجود دارد که می‌گوید: "گله‌ها بچه‌ها را به وجود می‌آورند." "رالف پدینگتون" که در این مورد در میان "بانتوها" پژوهش‌های بسیار جالب توجهی کرده است، می‌گوید:

"... این وضع به نحو آشکارتری در بعضی از گروه‌های بانتو مشهود است. در آنجا، در صورت وقوع طلاق، فرزندان نزد پدر می‌مانند مگر اینکه گله‌ای که در موقع ازدواج به خانواده‌ی زن تحویل داده



قلاب کمر بند مربوط به قبیله‌ی میناهاسا

این تعرض منجر به استقرار هر چه بیشتر مالکیت خصوصی در دست مردان و نه زنان می‌گردد. به تدریج در پیشرفته‌ترین قبایل که از سطح بالاتری از دارایی و ثروت برخوردار بودند، روسای قبیله که البته همگی مرد بودند، به تصاحب اموال و ثروت قبیله می‌پردازند و با وجود مقاومت افراد قبیله، به ویژه زنان، سرانجام قدرت مردانه‌ی خود را به آنان و به توده عضو قبیله تحمیل می‌کنند.

جایگزینی نظام مرد سالاری

با برقراری مالکیت خصوصی، در مرحله‌ی نخست، رمه‌ها نیز مانند بسیاری چیزهای دیگر به مالکیت شخصی مردان در می‌آیند. اکنون مرد انتظار داشت که در ازاء رمه‌ای که برای ازدواج به اقوام زن می‌داد، چیزی معادل آن به وی بازگردانده شود. به عبارت دیگر، اکنون مردان قادر بودند با استفاده از ثروتی که به شکل رمه و سایر اموال قابل مبادله در اختیار داشتند، آنچه را که مایلند، از جمله زن دلخواه خود را، علیرغم میل وی به دست آورند. به این ترتیب رسم و سنت زیبای پیش کشی یا هدیه دادن خانواده‌های زن و مرد به یکدیگر در هنگام ازدواج، جای خود را به روابط غیر انسانی مبادله‌ی زن با رمه داد و پدیده‌ی "ازدواج رمه‌ای" در میان قبایلی که به کار شبانی می‌پرداختند، به وجود آمد.

البته این پدیده مانند هر پدیده‌ی دیگری یک شبه وجود نیامد و مراحل بینابینی خود را طی کرد. منجمله یکی از این مراحل بینابینی این بود که مثلاً در میان قبیله‌ی "تودا" (Toda) ها، گله - ای که هنگام ازدواج به خانواده‌ی زن پرداخت می‌شد میان مردان اقوام زن تقسیم می‌گشت و طبق رسوم قبیله، نزد آنها برای رفع نیازهای احتمالی زن و فرزندان باقی می‌ماند. بنابراین رسوم، زن می‌توانست به هنگام نیاز نزد مردان اقوام خویش برود و در واقع مهریه‌ی خود را تقاضا کند.^۲

شده بود مسترد می‌شد که در آن صورت فرزندان به اقوام مادر تعلق می‌گرفت. این رسم در ضرب المثل رایجی به این شکل خلاصه شده است: "بچه‌ها در جایی هستند که گله‌ها نیستند."^۶ در فلات ایران در دوره‌ی ساسانیان نیز، به هنگام ازدواج، مبلغ مهریه را تعیین می‌کردند و آن را به پدر دختر پرداخت می‌-

نمودند ولی اگر زن بارور نمی‌شد، آن مبلغ را دوباره به مرد باز می‌گرداندند چرا که اینگونه استدلال می‌کردند که دختر به قیمتی بالاتر از بهای واقعی‌اش فروخته شده است.^۷ مدت‌ها بعد، وقتی که نقش مرد در ایجاد نطفه شناخته



عکس یکی از اعضای قبیله ی تودا

شد، جامعه‌ی مردسالار حتی یک گام جلوتر گذاشت و نقش زن را در به وجود آمدن کودک به طور کلی منکر شد. به طور مثال متفکران یونان که همگی مردسالار بودند اعلام کردند: "مردان به تنهایی کودکان را به وجود می‌آورند و زهدان زن چیزی جز محفظه‌ی مناسبی برای پرورش کودک نیست، مادر در نهایت یک پرستار است و پدر مولد منحصر به فرد"^۸.

اهمیت تصاحب فرزندان در این مرحله، به جز اهمیت آنها به عنوان نیروی کار و شاید به عنوان عامل مهم‌تر، این بود که مرد بتواند ثروتی را که اینک تحت تملک خود در آورده است، در خانواده و قبیله‌ی خود حفظ کند.

اگر در مرحله‌ی نخست، تلاش مردان متوجه برقراری تملک و کنترل خود بر ثروت قبیله بود، اکنون آنها نگران حفظ این ثروت در خانواده‌ی خویش بودند. این کار تنها از طریق نظام پدرسالاری که مستلزم انتقال ارث از پدر به فرزندان و به ویژه به پسر بود ممکن می‌گردید.

البته نباید تصور کرد که این تغییرات و تحولات به آسانی انجام پذیرفت. برعکس، دوران گذار جامعه‌ی مادرتبار به جامعه‌ی پدرسالار به کندی و در طی هزاران سال، تنها بر اثر پیدایش و رشد نطفه‌هایی که در درون خود جامعه‌ی مادر تبار و بر علیه آن به وجود آمده بودند، متحقق شد.

نمونه‌ای از این تقابل و تناقض را در گزارش "الیزابت کولسون" از زندگی بومیان "پلاتوتونکا" که هنوز هم در زمان ما در برابر فشار عوامل مرد سالار مقاومت می‌کنند، می‌توان مشاهده نمود. بومیان مزبور به وی می‌گویند: "بر طبق ضوابط کهن، سر و بازوی راست به پدر و بدن و بازوی چپ به مادر تعلق داشت. این مشارکت، الگوی معمول سنتی به شمار می‌رفت. اما اخیراً مردها اظهار نارضایتی می‌کنند که تمامی طفل به پدر تعلق دارد چرا که در هنگام ازدواج، برای مادر "زن بها" پرداخت کرده‌اند. در حالیکه اعتراض آنها هنوز در نظام مادر تباری تغییری حادث نکرده است."^۹

اینگونه است که ما در میان "نین کیت"های (Tinkit) آلاسکا می‌بینیم که طبقات دارا، پدرسالار و طبقات ندار، مادرتبارند.^{۱۰} در سواحل آفریقای جنوبی در "داهومی" نیز شاهد هستیم که روسا و آریستوکراسی زمیندار، پدرسالار و مردم عادی مادرتبارند.^{۱۱}

این مبارزه سرانجام به نفع طبقات دارا و شکست زنان پایان می‌پذیرد و در پی آن، خانواده‌ی پدر سالار پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد و زنان که زمانی در کانون جامعه دارای مقام ارجمندی بوده‌اند، مغلوب قدرت مردان می‌شوند تا آنجا که در یونان، عریان‌ترین تمدن مردسالار، زن را در خانه زندانی و بر بالای سرشان سگ‌های نگهبان می‌گمارند، در هند برای شستن گناهان شوهرش او را به آتش می‌کشند و در کشورهای اسلامی او را به خاطر عشق آزاد و رابطه‌ی جنسی با دیگران شلاق زده و سنگسار می‌کنند.

1- Kubary, Die Socialen Einrichtungen der Pelauer, p. 39. In mothers, vol.1 p. 497.

2 - Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.

3 - J. Hickson, A Naturalist in north Celebes (1889), p. 282. In Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.

4 - C. Eliot, the East African Protectorate, p. 125. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.

5 - H. H. Jonston, G. "Grenfell and the Congo", p. 677. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.

6 - Peddington Ralf. "An Introduction to Social Anthropology" v. 1, p. 140.

تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۶۲۷

۷- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، صفحه ۱۷۷

8 - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 405.

تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۶۴۶

۹- تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۵۸۸

۱۰ - W. H. Dall, Alaska and its Resources, vol. ii, p. 13. In Brifault Robert, the mothers, vol. 1, p. 482.

۱۱ - A. B. Ellis, the Ewe-Speaking People of the Slave Coast of West Africa, pp. 1775q. In Brifault Robert, the Mothers, vol. 1, p. 428.